



## میزگرد کتاب و مطبوعات

در این میزگرد در خدمت حضرات آقایان سید حسینی، دکتر پژمان،  
دکتر فرخ امیرفریاد و محمدخانی بودیم و از نظرها و خاطراتشان بهره‌مند شدیم.

دکتر داوری:

## مطبوعات به نظر من به تمدن جدید تعلق دارد قبل از دوره تجدد اگر روزنامه بوده به معنی دفتر حساب و گزارش و صورت حساب و اینها بوده است

مورد ادبیات وجود دارد. زندگی با ادبیات ارتباط دارد، چون آثار علمی مربوط به گروه خاص و تخصصی است. آن چیزی که به زندگی مردم مربوط است، حتی انسان را می‌تواند جهان‌دیده کند، ادبیات است و به‌ویژه رمان.

رفتاری که با رمان می‌شود وحشتناک است. من مثالی برایتان می‌آورم. این را می‌خواستیم حتی در جای بنویسم؛ با هیاهوی حمله به کشورهای دیگر که آقای بوش به راه انداخته است، من هر وقت چهره این آقا را می‌بینم و او شروع می‌کند به تهدید این و آن، یعنی یک نوع عشق به میلیتاریسم و توسعه میلیتاریسم در سطح عامه و جهانی یاد یک کتاب می‌افتم. کتابی از یک نویسنده آمریکایی (نورمن میلر) با عنوان «برهنه‌ها و مرده‌ها» که چاپ اول آن با ترجمه خوبی از سعید باستانی در سال ۱۳۶۲ منتشر شده است ولی تجدید چاپ آن دیگر امکان پیدا نکرد. این کتاب یکی از شاهکارهای موجود درباره جنگ جهانی دوم است. حرفهای آقای بوش مرا به یاد فرمانده نظامی قهرمان کتاب می‌اندازد. یک تیمسار شبه فاشیست است به نام ژنرال کامینگر که غرق در این خیال است که پس از پیروزی، نظام موجود در ارتش را در جامعه آمریکایی و در سیاست جهانی آمریکا نیز عملی کند. «به آجودانش که یک ستوان روشنفکر است و سرانجام نیز تیمسار او را به کشتن می‌دهد، می‌گوید: «تو خیلی سینما می‌روی. اگر تفنگی دستت باشد و آدم بی‌دفاعی را با آن بکشی نامردی کرده‌ای‌ها؟ آدم پستی هستی؟ می‌فهمی چقدر این عقیده مضحک است؟ همین واقعیت که تو تفنگ داری و آن آدم تفنگ ندارد، تصادف محض که نیست، آن تفنگ حاصل تمام موفقیت‌های توست و نشان می‌دهد که تو... که تو هشیاری و وقتی که به سلاح احتیاج داری تفنگ در چنگت است.» (از صفحه ۱۰۸ جلد اول کتاب)

اما عیب کتاب در این است که سربازهای آمریکایی را هم نشان داده است با همه مزخرف‌گویی‌هایشان. هر مأموری می‌تواند صفحه‌ای از کتاب را باز کند و بگوید این جمله مزخرف چیست که اینجا نوشته‌ای؟ اگر بگویی این سرباز آمریکایی است که این حرف را می‌زند جواب می‌شونی «تو چرا نوشته‌ای؟» پس به این ترتیب کار

دکتر داوری: از تشریف‌فرمایی آقایان متشکرم. در این مجلس درباره مسئله کتاب و مطبوعات بحث می‌شود. یکی از مدعوین که متأسفانه نتوانستند تشریف بیاورند، تذکر داده‌اند که حساب کتاب و مطبوعات از هم جداست و اینها را نمی‌توان با هم مطرح کرد. حق با ایشان است، من هم می‌دانم حساب مطبوعات و کتاب از هم جداست. اما من بیشتر به نوشتن و قلم‌زدن نظر دارم و کتاب و روزنامه و مجله، همه، به هر حال نوشته‌اند. به این اعتبار نیم‌نگاهی به رادیو و تلویزیون هم می‌توان انداخت. پس در واقع مسئله فرهنگ و مطبوعات و کتاب است، و می‌خواهیم بدانیم چه ارتباطی بین کتاب و فرهنگ وجود دارد؟ چون گاهی کتاب هست، اما روح و جهان ندارد یعنی در ظاهر هست، ولی در حقیقت نیست. البته هر جا کتاب حقیقی باشد، فرهنگ هم هست. من نمی‌خواهم از اول درباره رابطه فرهنگ و کتاب سؤال مطرح کنم، طبیعی‌تر به نظر می‌رسد که اول بپرسیم که وضع کتاب در ایران چگونه است؟ وضع مطبوعات چطور است؟ بد نیست که اشاره‌ای هم به تاریخ مطبوعات بشود.

مطبوعات به نظر من به تمدن جدید تعلق دارد. قبل از دوره تجدد اگر روزنامه بوده به معنی دفتر حساب و گزارش و صورت حساب و اینها بوده است، اما فعلاً از روزنامه صرف‌نظر کنیم و ببینیم وضع کتاب در این سالهای اخیر چگونه بوده است. آقای سیدحسینی جناب عالی بفرمایید؟

سیدحسینی: کتاب در ایران در سالهای اخیر از نظر تنوع و تعداد عناوین رشد عجیبی کرده، یعنی به همان نسبتی که ناشران ما اضافه شده‌اند، طبعاً عنوان کتابها هم زیاد شده است. در این میان نکته جالب توجه افزایش کتابهای اندیشه است، امروزه درباره مسائل مربوط به تفکر و اندیشه کتاب منتشر می‌شود. کتابهای خوبی هم داریم، گاهی با ترجمه‌های خوب و گاهی با ترجمه جوانها که ناشی هستند.

پس از آن مقداری کتاب درسی و شبه درسی داریم که باز هم با علم در رابطه است و یکی هم کتابهای مربوط به مسائل فرهنگی، سیاسی و علمی که اینها هم کتابهای خوبی هستند. می‌ماند مسئله ادبیات، درگیری عجیبی در

فرخ امیرفریاز:

الان بعضی از کتاب فروشها به دلیل

کمبود جا کتابها را از عطف می‌چینند. واقعا

عطف کتاب چقدر می‌تواند برای مراجعه‌کننده جذاب باشد

ادبیات و رمان ساخته است.

آقایان ادیبانی می‌خواهند پالاییده و مؤدبانه. پس باید سربازان امریکایی را هم تربیت کرد تا مؤدبانه حرف بزنند. پس به این ترتیب سرباز امریکایی را چگونه می‌شود شناخت؟

من دلم می‌خواهد الان «برهنه‌ها و مرده‌ها» چاپ شود به خاطر این که مردم بفهمند بوش یعنی چه! ولی آن مسئله بزرگ را فدا می‌کنیم به خاطر فحش و ناسزایی که در آن وجود دارد.

**فرخ امیرفریاز:** برای روشن‌تر شدن وضعیت کتاب بهتر است از مسائل کلی‌تر به مسائل جزئی‌تر بپردازیم. ضمن تأیید فرمایشات آقای سیدحسینی باید بگویم در چند سال گذشته به طور متوسط سالیانه ۱۰ الی ۱۵ درصد تعداد عناوین رشد کرده‌اند. همان‌طور که ایشان فرمودند غث و سمین با هم است. یعنی ما در لابه‌لای انبوه کتابهایی که منتشر می‌شود، کتابهای ارزنده هم داریم و در ضمن مقدار بسیار زیادی کتابهای کمک‌درسی و حل‌المسائل نیز هر سال با شمارگان زیاد منتشر می‌شود. من تصور می‌کنم یکی از مشکلاتی که ما در نشر کتاب با آن مواجهیم این است که عوامل مختلف در نشر همپای هم رشد نکرده‌اند. یعنی ما با رشد بسیار زیاد عناوین مواجه هستیم، ولی همپای آن شبکه توزیع رشد نکرده، مثلاً کتاب فروشهایی که روبه‌روی دانشگاه هستند، برای حدود ۳ هزار عنوان کتاب منتشر شده مناسب‌اند. در سالهای ۵۶ یا چند سال قبل‌تر ۳۰۰۰ عنوان کتاب در سال منتشر می‌شد، ولی این تعداد الان به ۳۰۰۰۰ عنوان رسیده است، یعنی ده برابر. حالا همپای این ده برابر شدن عناوین، آیا کتاب فروشهای ما نیز به همین نسبت بزرگ شده و یا تعدادشان افزایش یافته است و قابلیت عرضه این مقدار کتاب را دارند؟ قابلیت ویرین کردن این تعداد کتاب را دارند؟

الان بعضی از کتاب فروشها به دلیل کمبود جا کتابها را از عطف می‌چینند. واقعا عطف کتاب چقدر می‌تواند برای مراجعه‌کننده جذاب باشد. مسئله این است که الان به دلیل کمکهایی که به ناشرها می‌شود انواع و اقسام و امها

و اعتبارات داده می‌شود، تولید بالا رفته است و بخشی از شمارگان کتابها نیز توسط دولت خریداری می‌شود. یعنی این کار جای ریسک ندارد، و این سبب می‌شود ناشران مشکلی نداشته باشند، منتها این بازار، بازار طبیعی نیست، بازار عرضه و تقاضا نیست و این مشکل‌ساز است.

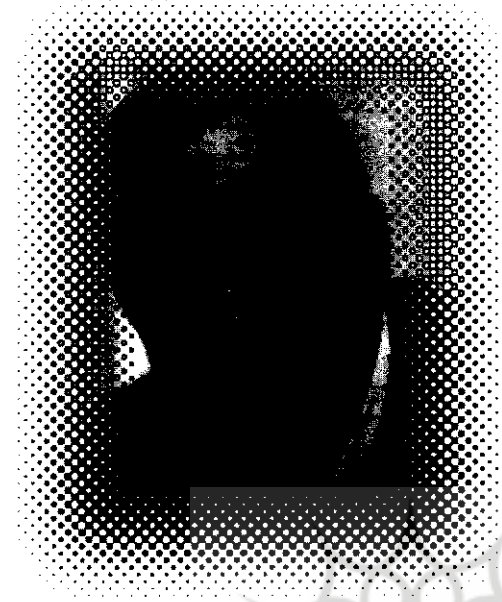
یکی دیگر از نکاتی که می‌خواستم اشاره کنم این بود که ناشران ما به بازاریابی بها نمی‌دهند (به همان دلایلی که عرض کردم)، به تبلیغ بها نمی‌دهند. یعنی شما خیلی کم ناشری را پیدا می‌کنید که برای کتابش تبلیغ کند.

به هر حال انتشار کتاب از لحاظ کمی رشد پیدا کرده، از لحاظ کیفیت هم در بعضی زمینه‌ها بهبود پیدا کرده، منتها کارهای نازل و سبک زیاد است و همین‌طور که عرض کردم مجموعاً عوامل مختلف هم‌پای هم رشد نکرده‌اند. مثلاً کتاب فروشهای ما نسبت به تعداد ناشران کمتر هستند. این یک پدیده عجیب است و شاید در هیچ کشوری این‌گونه نباشد. مسئله نقد و معرفی کتاب هم هست. روزنامه‌ها خوب کتاب معرفی نمی‌کنند، تلویزیون به کتاب نمی‌پردازد که بعد به این بحث می‌پردازیم.

**محمدخانی:** ببینید، گذشتگان ما هنگامی که کتابی می‌نوشتند، با دقت و تحقیق و وسواس می‌نوشتند و از این رو آثارشان اکثراً خواندنی و پرمطلب و آموزنده بود. ظاهراً گسترش امکانات صنعت چاپ که اگر چه فوایدی داشته است اما یکی از عوارض منفی آن این است که نویسنده شدن را راحت کرده است و بسیاری هوس کتاب منتشر کردن دارند و طبیعی است که این رشد کمی، باعث نزول آثار عمیق و دقیق می‌شود. هر چه حمایت‌های بی‌برنامه و بی‌حساب افزون شود آثار ضعیف و بی‌محتوا بیشتر می‌شود. اگر زمانی ابوالفضل بیهقی می‌گفت که هیچ کتابی نیست که به یک بار خواندن نیرزد، امروزه این گفته مصداق ندارد و بسیاری از آثاری که منتشر می‌شود به یک بار خواندن هم نمی‌ارزد. به نظر من بهتر است که بحث را بیشتر بر فعالیتهای نشر در این دو دهه متمرکز کنیم و مسائل مختلف نشر را بررسی و ارزیابی کنیم. نکاتی را

محمدخانی:

چون چرخه نشر ما چرخه بیمار است  
عناوین که بیشتر می شود کتابهای ارزشمند  
و خوب گم می شود؛ بسیاری از آثار  
خوب به چشم نمی آید



آقای سیدحسینی و آقای امیرفریار اشاره کردند. به نظر من در این دو دهه در برخی از زمینه ها شاهد دستاوردهای ارزشمندی در حوزه نشر بوده ایم. انتشار کتابهای مرجع و مآخذ در این دو دهه رشد خوبی داشته است. دایرةالمعارفها و فرهنگهای مختلفی در دست تدوین است یا انتشار یافته است و هم بخش دولتی در این عرصه فعالیت خوبی داشته و هم ناشران خصوصی تلاش کرده اند و آثار ارزشمندی را عرضه کرده اند.

**دکتر داوری:** ما یک میلیون دانشجو داریم. باید ناگزیر فرهنگ داشته باشیم. محصلان ما کتابهای غیردرسی نمی خوانند، یا کم می خوانند ولی شاید به فرهنگ و دایرةالمعارف نیاز داشته باشند.

**محمدخانی:** اکثر دانشجویان به دایرةالمعارف مراجعه نمی کنند، علت رشد کتابهای مرجع فقط مراجعه دانشجویان نیست. کمبودی است که در این زمینه احساس می شده و نیازی که محققان، صاحب نظران و البته برخی از دانشجویان به این آثار داشته اند باعث پدید آمدن آثار متفاوتی در این عرصه شده است. به نظر من چرخه کتاب را باید در سه محور مورد توجه قرار داد:

۱. پدیدآورندگان؛

۲. ناشران؛

۳. مخاطبان و خوانندگان.

در دو دهه گذشته حمایت دولت بیشتر معطوف به ناشران بوده است و ناشران رشد خوبی داشته اند. اما این توجه باعث آسیبهایی نیز شده است. ببینید، دولت کاغذ، یارانه، زینک و وام به ناشران می دهد و بعد از انتشار کتابها، تعدادی از شمارگان کتاب را خریداری می کند. یعنی ناشر بر اساس پشتوانه دولت به انتشار کتاب اقدام می کند و توجه کمتری به خریدار انفرادی دارد. این باعث شده که یک پاره تعداد ناشران رشد عجیبی پیدا کنند و بدین سبب تعداد عناوین نیز بالاتر رود و این مسئله باعث آسیبهای مختلفی در عرصه نشر می شود. یکی اینکه کتاب سازی رونق پیدا می کند، کتابهای بی ارزش فراوان می شود. آمار عناوین بالا می رود، اما ازدیاد عناوین

تناسبی با کیفیت آثار ندارد. چون هدف اصلی منتشر کردن می شود نه چه کتابی را منتشر کردن. در گذشته هر که قلم به دست می گرفت عالم بود و کتاب او گواه علم او، اما امروزه نه هر که قلم به دست می گیرد دانشمند است و نه کتاب او گواه دانش او. اگر کتابهای گذشتگان را با کتابهای معاصران ما و رساله های آنان را با مقاله های ما مقایسه کنیم، می بینیم که یکی از کتابها و رساله های آنان برابر با چندین کتاب و مقاله معاصران ماست. سؤالی که من دارم این است که آیا بالا رفتن عناوین باعث ارتقای دانش می شود و نسبت درست با بالا رفتن تعداد خوانندگان دارد؟ یا اینکه ازدیاد عناوین آسیبهایی را به همراه دارد.

**دکتر داوری:** عناوین که بیشتر باشد شمارگان هم بیشتر می شود.

**محمدخانی:** چون چرخه نشر ما چرخه بیمار است، عناوین که بیشتر می شود کتابهای ارزشمند و خوب گم می شود؛ بسیاری از آثار خوب به چشم نمی آید. وقتی در کشور ماهانه ۴۰۰ الی ۵۰۰ مجموعه شعر و در همین حدود نیز مجموعه داستان و رمان منتشر می شود که بسیاری از این آثار با سرمایه پدیدآورندگان انتشار می یابد و حتی توزیع نمی شود و فروش نمی رود چه فایده ای دارد که این عناوین منتشر بشود. باید ببینیم که ازدیاد عناوین چه نسبت و تحولی در فرهنگ سازی دارد. زمانی ما می توانیم فرهنگمان را ارتقا دهیم که کتابهای خوب

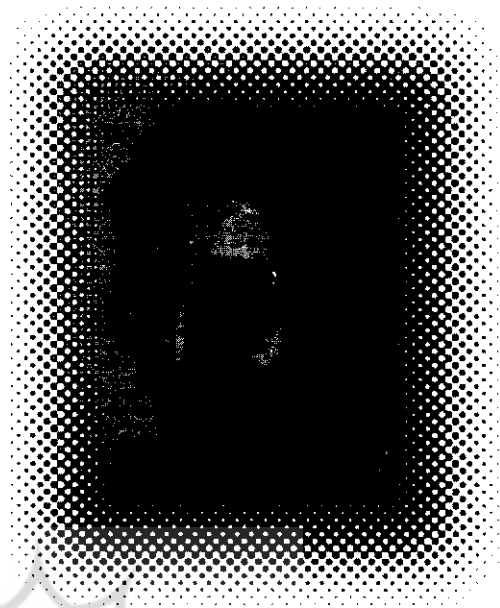
دکتر پیمان:

همان‌طور که می‌دانیم خیلی کم

اتفاق می‌افتد که یکی از استادان بزرگ درباره

کتابی که خوانده است اظهار نظر کند

و این اظهار نظر در روزنامه یا مجله‌ای چاپ شود



موضوع شده‌اند، خوب باید یک فکری برای این کرد. محمدخانی: همان‌طور که قبلاً گفتم دولت باید حمایتش را متوجه آثار جدی نماید. در گذشته، کسی که کتابی می‌نوشت قصد داشت که بر حرفهای گذشتگان خود نکته‌ای را اضافه نماید و حرف تازه‌ای مطرح کند. الان بسیاری از این آثار، نکته تازه‌ای را در بر ندارد. منتشر شدن یا نشدن برخی از آثار فرقی برای فرهنگ ندارد. در گذشته، نوشتن قداستی داشت که این قداست الان از بین رفته است. فرخ امیرفریاری: نکته‌ای را می‌خواهم تذکر بدهم. اتفاقاً به نظر من یکی از گرفتاریهایی که ما در خصوص کتاب داریم این است که هنوز کتاب قداستی نزد ما دارد. توضیح مختصری می‌دهم. در دین اسلام، قرآن معجزه پیغمبر اسلام است. قرآن کتاب است و این امر باعث قداست کتاب در نزد مسلمانان در طی قرون شده است. در طول سالها و طی قرن‌ها بسیاری از هنرمندان هنرشان را در خدمت خطاطی، تذهیب و جلدسازی کتاب به ویژه قرآن قرار داده‌اند و به این کار به صورت یک حرفه مقدس نگریسته‌اند. این دیدگاه در آن زمان معقول بود، چرا که باعث رشد و رونق کتاب می‌شد و بالمآل به پیشرفت علم و دانش هم کمک می‌کرد. آن زمان که امکانات فنی نبود. همین امر انگیزه‌ای می‌شد برای تکثیر کتاب. اما امروز وضع متفاوت است. کتابهای مقدس البته هنوز هستند، ولی تمام کتابها مقدس نیستند. کتاب امروزه یک کالا است، مانند سایر کالاها و باید قوانین تولید کالا بر آن حاکم باشد. آن قداست قرآن به جای خودش که کتاب آسمانی است، ولی مسئله این است که امروز ما باید به کتاب به عنوان کالا نگاه کنیم. چون ما کتاب را به عنوان کالا نگاه نمی‌کنیم و چون قوانین عرضه و تقاضا بر آن حاکم نیست، مواجه می‌شویم با چنین مشکلاتی.

من فکر می‌کنم یک جایی از ذهن ما آن قداست باقی مانده، کما این که وقتی از افرادی که در کار نشر هستند تجلیل می‌کنند می‌گویند «خادمان نشر»، این یک بار ارزشی دارد. شاید فی نفسه بد نباشد منتها از یک سر مشکلاتی هم ایجاد می‌کند.

خوانده شود. اما امروزه ظاهراً برای نویسندگی برای برخی افراد نیاز به حساب و قیچی بیشتر به کار می‌آید تا قلم و علم و دانش. بسیاری از کتابها فقط برای اخذ یارانه و امکانات منتشر می‌شود و نه رفع نیاز مخاطب و خواننده. به نظر من باید یارانه به آثار ارزشمند و برجسته در حوزه تألیف و ترجمه پرداخت شود. آثار متعددی در زمینه ادبیات و فلسفه وجود دارد که باید ترجمه شود و ترجمه این آثار نیازمند کمک است. دولت باید در این زمینه‌ها حمایت نماید.

فرخ امیرفریاری: شما به عنوان شخصی که در وزارت ارشاد هستید، این مسئله را ناشی از چه می‌دانید؟ مسئله‌ای که خود شما نیز دارید از آن انتقاد می‌کنید؟ محمدخانی: به نظر من، به خاطر این است که در چرخه نشر به ناشر بیش از پدیدآورنده و مخاطب التفات شده است و شاید توجه به ناشر در این دو دهه به خاطر این بوده که ابتدا جریان نشر پررونق‌تر شود تا بعد به کیفیت پرداخته شود. به نظر من جریان نشر از نظر تعداد ناشر و عناوین رونق گرفته است. حال باید به کیفیت و مخاطب توجه کرد.

فرخ امیرفریاری: حالا که همه متوجه این قضیه شده‌اند، باید جلوی آن گرفته بشود. من فکر می‌کنم شما که جزو مسئولان وزارت ارشاد هستید و به این مسئله توجه کرده‌اید، لابد خیلی دیگر از همکارانتان هم متوجه این

در طول سالها و طی قرن‌ها بسیاری از هنرمندان هنرشان را در خدمت خطاطی، تذهیب و جلدسازی کتاب به ویژه قرآن قرار داده‌اند و به این کار به صورت یک حرفه مقدس نگریسته‌اند. این دیدگاه در آن زمان معقول بود، چرا که باعث رشد و رونق کتاب می‌شد و بالمآل به پیشرفت علم و دانش هم کمک می‌کرد

می‌گیرد و در روزنامه‌ها و مجله‌ها چاپ می‌شود، منطبق بر واقعیات نیست. مطبوعات که می‌توانند نقش بسیار مهمی در رونق گرفتن بازار کتاب و ترویج مطالعه داشته باشند، عملاً در این حوزه شکست خورده‌اند. اکثر تبلیغاتی که برای کتاب صورت می‌گیرد فریب دادن خواننده است. گاهی برای کتاب بی‌ارزشی چه معرفی جانانه‌ای صورت می‌گیرد و در کنار آن کتاب خوبی را طوری معرفی می‌کنند که گویی به خریدن و خواندنش نمی‌ارزد. در هر صورت، الان وضع طوری شده است که خوانندگان کتاب فقط به اظهار نظر کسانی اهمیت می‌دهند که صاحب نام و وجهه‌ای هستند و اکثر خواننده‌ها به حرفهایشان اعتماد دارند، امثال آقای سیدحسینی مثلاً، اما همان‌طور که می‌دانیم خیلی کم اتفاق می‌افتد که یکی از استادان بزرگ درباره کتابی که خواننده است اظهار نظر کند و این اظهار نظر در روزنامه یا مجله‌ای چاپ شود.

به هر حال، این جور افراد بالاخره در هر سال چند تا کتاب می‌خوانند و خیلی راحت می‌توانند چند سطر دربارۀ آن کتاب مطلب بنویسند و آن کتاب را به خوانندگان معرفی کنند. و مهم نیست که این اظهار نظرها حتماً مثبت باشد. مهم این است که خواننده‌ها بدانند کدام کتاب خوب است و ارزش خواندن دارد و کدام کتاب خوب نیست. الان واقعاً خوب و بد طوری با هم آمیخته شده که خواننده مطلع نمی‌شود که چه کتابهای خوبی چاپ شده است. الان وضع طوری است که بعضی از نویسنده‌ها و مترجم‌ها خودشان از کتاب خودشان تعریف می‌کنند. اتفاقاً اگر آدم باسواد و صاحب نظری کتابی را خوانده و دیده باشد که کتاب بیخودی است باید نظرش را بگوید. اما متأسفانه اکثر اظهار نظرهایی که امروزه در نشریه‌ها به چاپ می‌رسد، اظهار نظر کسانی است که صلاحیت این کارها را ندارند. سردبیران روزنامه‌ها و مجله‌ها باید به این مسائل بیشتر توجه کنند. این برای اعتبار خودشان و روزنامه‌شان هم مهم است. در مورد کتاب، هر اظهار نظر یا هر نقدی را نباید چاپ کنند. در هر حال، نه تنها الان تعداد

محمدخانی: نکته دیگری که می‌خواهم اشاره کنم این است که نوشتن الان بیشتر از خواندن رایج شده، یعنی کسی که ۲ تا کتاب نخوانده، ۲ تا کتاب منتشر کرده است. دکتر پژمان: کمتر کسی است که به قصد نوشتن کتاب بخواند.

سیدحسینی: یک مصاحبه‌ای کرده بودم با یک روزنامه‌ای گفته بودم که ما ۲۰۰۰ نفر هستیم ما خودمان می‌نویسیم، خودمان می‌خوانیم، خودمان می‌خریم. دکتر پژمان: شما این طور در نظر بگیرید که کتاب ۲۰۰۰ تا چاپ می‌شود، ۱ آن را دولت به اشکال مختلف می‌خرد، اینها را به کتابخانه‌ها می‌دهد، شما مراجعه بفرمایید خواهید دید که تقریباً هیچ کدام از اینها خوانده نمی‌شود. اصلاً کسی به کتابخانه‌ها برای امانت گرفتن کتاب مراجعه نمی‌کند. کتابخانه‌ها اکثراً به قرائت‌خانه کنکورهای تبدیل شده‌اند. عادت مطالعه باید از زمان کودکی و نوجوانی شکل بگیرد که نمی‌گیرد.

آقای سیدحسینی به موضوع تبلیغ اشاره فرمودند، اینکه کمتر ناشری هست که برای کتابهایش تبلیغ کند. مسئله تبلیغ واقعاً مسئله مهمی است و امروزه در دنیای کتاب نقش مهمی بازی می‌کند. اما تصور من این است که تبلیغ برای کتاب نه تنها خیلی کم صورت می‌گیرد، بلکه همین مقدار کم هم عملاً تأثیر خودش را از دست داده است. مخصوصاً تبلیغهایی که در روزنامه‌ها و مجله‌ها برای کتاب می‌شود، تأثیر چندانی در ترویج کتاب‌خوانی ندارد.

حقیقت این است که خواننده‌های کتاب نسبت به اظهار نظرها و نقدهایی که درباره کتاب در روزنامه‌ها و مجله‌ها چاپ می‌شود خیلی بی‌اعتنا و بی‌اعتماد شده‌اند. همان‌طور که فرمودید، اکثر کسانی که الان کتاب می‌خوانند، خودشان نویسنده و مترجم و شاعرو منتقدند. اینها خیلی راحت متوجه بسیاری از مسائل می‌شوند، چون با مسائل نقد و معرفی و غرض‌ورزی و این جور چیزها آشنا هستند. همان‌طور که می‌بینیم، غالب تبلیغاتی که در لاف‌ها اظهار نظر و نقد و معرفی برای کتابها صورت

دکتر داوری:

شما به این کتابهای علوم انسانی درسی مدارس ما، نظری بیندازید، اینها به نظر من کتابهای خوبی است. نمی‌گویم هیچ مطلب و اطلاعی در آن نیست اما بچه‌های ما چه نیازی به این اطلاعات زاید دارند؟ اگر لازم است چرا اروپاییان و کشورهای دیگر چنین اطلاعاتی به بچه‌هایشان نمی‌دهند؟

است؟ این را علامت چه چیزی باید گرفت؟  
دکتر پژمان: فلسفه را نمی‌شود به عنوان رشته عمومی مطرح کرد و ملاک گرفت. فلسفه رشته تخصصی است و کتابهای فلسفی هم در حوزه کتابهای کمک درسی و درسی می‌گنجد.

محمدخانی: البته در توجه به آثار فلسفی، بیشتر به آثار برخی از فیلسوفان معاصر توجه می‌شود که مقداری از آن تب است، تب پست مدرنیسم و فوکو و بارت و دریدا خواندن یا تظاهر کردن به آشنایی با این آثار. آیا همان مقدار که به آثار فوکو و دریدا و بارت توجه می‌شود به آثار فلاسفه کلاسیک نیز توجه می‌شود. با این همه، این مسئله قابل اثبات است که آثار فلسفی از رشد قابل توجهی در این دو دهه برخوردار بوده است. مترجمان با صلاحیتی مانند مرحوم محمدحسن لطفی، استاد عزت‌الله فولادوند، مرحوم دکتر یحیی مهدوی و دیگر مترجمان، آثاری را ترجمه کرده‌اند که با اقبال مواجه شده است. آثار نیچه در این سالها زیاد خواننده می‌شود، تحولات انقلاب سبب شده که فلسفه بیشتر خواننده شود. در دهه ۶۰ نسبت آثار تألیفی به ترجمه قابل توجه‌تر است ولی در دهه ۷۰ آثار فلسفی بیشتر ترجمه است و تألیف کمتر شده است.

دکتر پژمان: ولی ترجمه‌ها بر اساس برنامه نیست. به عنوان مثال الان بعضی فیلسوفان و دانشمندان معاصر هستند مثل دریدا و فوکو و غیره که اسمشان سر زبانهاست و مقالاتی هم جسته و گریخته درباره افکارشان ترجمه می‌شود یا کتابهایی ترجمه می‌شود ولی هنوز هیچ برنامه‌ای نبوده، نه برنامه دولتی و نه خصوصی که آثار مهم این افراد را ترجمه کنند. مثلاً از هر کدام یک الی دو اثر را که واقعاً اهمیت دارد و قابل استفاده است ترجمه کنند، هنوز هیچ اثری از آنها در نیامده و هیچ ناشری هم حاضر به این کار نیست.

با این که الان در بین این ۶۰۰۰ ناشر لاقلا ده درصد آنها سرمایه و امکانات دارند که بتوانند برنامه‌ریزی کنند و اصلاً برنامه‌ریزی کار سختی هم نیست، چند نفر صاحب

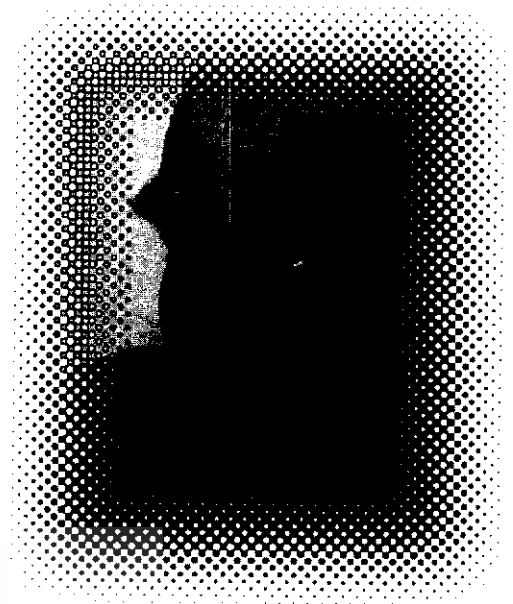
عناوین کتابها با تعداد خواننده‌ها تناسب چندانی ندارد، بلکه تعدادی از کتابهای خوب هم واقعاً ناشناخته می‌مانند و تبلیغ مؤثری برای آنها صورت نمی‌گیرد. بدون شک روزنامه‌ها هم در پدیده آمدن این وضعی که کتاب در حال حاضر دارد بی‌تأثیر نبوده‌اند.

دکتر داوری: ما در مدارس به بچه ۱۲، ۱۳ ساله حدود پانزده درس مختلف می‌آموزیم، هر درسی هم یک کتاب صد یا دویست صفحه‌ای دارد. یعنی او باید در حدود ۳۰۰۰ صفحه کتاب بخواند و مطالب و عبارات آن را حفظ کند. آیا خیلی غیرمنتظره و قابل ملامت است اگر از کتاب بیزار شود؟ دانش‌آموزی که از صبح تا شب باید مطالب یکنواخت غالباً درست انتخاب نشده را بخواند کتاب‌خوان بار نمی‌آید.

شما به این کتابهای علوم انسانی درسی مدارس ما، نظری بیندازید، اینها به نظر من کتابهای خوبی است. نمی‌گویم هیچ مطلب و اطلاعی در آن نیست اما بچه‌های ما چه نیازی به این اطلاعات زاید دارند؟ اگر لازم است چرا اروپاییان و کشورهای دیگر چنین اطلاعاتی به بچه‌هایشان نمی‌دهند؟

ما فرزندانمان را از کتاب می‌ترسانیم. تازه این ۲۰۰۰ نفری که آقای سیدحسینی می‌گویند و در واقع باید قدر آنها را دانست، آقای محمدخانی می‌گویند کتاب نمی‌خوانند، بلکه کتاب می‌نویسند باید قدر آن را دانست که به هر حال به کتاب توجه دارند و از کتاب اعراض نکرده‌اند.

کتابهایی که ما می‌نویسیم در چه سطحی است؟ من در حد صلاحیت اندک خودم می‌گویم کتاب فلسفه نسبت به ۳۰ الی ۴۰ سال پیش وضع بهتری دارد، یعنی کتابهای روز ترجمه می‌شود (آثار نویسندگانی که پارسال، یعنی سال ۲۰۰۱ یا حتی ۲۰۰۲ نوشتند) و گاهی این ترجمه‌ها، ترجمه‌های خوبی است، گاهی تألیفهای قابل خواندنی هم هست. آیا در رشته‌های دیگر هم همین‌طور است. یعنی این حکم راجع به فلسفه را می‌شود تسری داد و اصلاً این نشانه ترقی علم و فرهنگ است؟ نشانه توجه به تفکر



چیزها کتاب منتشر می‌شده و این شیوه هنوز هم مشهود است.

دکتر پیمان: در صورتی که ناشران خارجی اصلاً با این گونه برنامه‌ها شروع می‌کنند. برای مثال ناشری در فرانسه هست به نام مینوئی که فقط آثار آوانگار چاپ می‌کند و الان به یکی از بزرگ‌ترین ناشران دنیا تبدیل شده. با این که در فرانسه هم تیراژ چنین کتابهایی بسیار پایین است (تقریباً در حد ایران) ولی با این حال تبدیل به بزرگ‌ترین ناشر دنیا شده است.

در ایران هیچ ناشری به فکر برنامه‌ریزی برای خودش نیست. اکثر کتابهایی که ترجمه می‌شوند صرفاً به دلیل شهرتشان ترجمه می‌شوند. شهرت هم که همیشه نشانه خوب بودن کتاب نیست. اکثر اینها که ترجمه می‌شوند پس از مدتی به دست فراموشی سپرده می‌شوند. مهم این است که برنامه نیست و این برنامه را من نمی‌دانم که چه کسی باید بریزد؟ دولت باید این کار را انجام دهد یا بخش خصوصی یا ناشران و نویسندگان باید اقدام کنند؟

دکتر داوری: یک جایی کار می‌لنگد؛ من معلم، معلمی می‌کنم که نان بخورم و اینجا و آنجا مشغول درس دادن هستم که نان بخورم. از ناشر هم نباید توقع داشت که بداند کتاب چیست. او نگاه می‌کند که فلان کتاب می‌تواند ۲ الی ۳ بار چاپ شود. صحافان و وراقان ما همگی دانشمند اهل کتاب بوده‌اند، اما این تعلق خاطر به کتاب به تدریج در بین ناشران کمتر شده است، یعنی ناشر ما چنان که باید جایگاه حقیقی ناشر ندارد. شغلی دارد و می‌تواند این شغل را با شغل دیگر عوض کند، مثل من معلم که می‌توانم شغلم را تغییر بدهم. این یکی از بلاهای ماست. در مورد کتابهای فلسفه که من بیشتر می‌توانم اظهار نظر کنم، اگر چند مورد را استثنای کنیم، مثلاً دکتر مهدوی را که به کتاب درسی نظر داشت یا دکتر کاویانی و لطفی که آنها هم نظر فرهنگی و زمینه‌سازی برای سیاست داشتند، دیگران کتابهای فلسفه را برحسب اتفاق ترجمه کرده‌اند. دکتر کاویانی در جایی نوشته است که ما فکر کردیم در جنبهٔ ملی برای برقراری دموکراسی باید فرهنگ

نظر در یک یا دو جلسه می‌تواند یک برنامه‌ریزی خوبی انجام دهند. مترجم هم هست، مخصوصاً اگر ترجمه‌ها طبق برنامه‌ریزی ویرایش شود، می‌توان ترجمه‌های بسیار خوبی ارائه داد ولی هنوز چنین اتفاقی نیفتاده. هم اکنون هر جا که می‌رویم بحث دریدا است ولی فعلاً کتابی از او ترجمه نشده، همین‌طور از اندیشمندان دیگر.

فرخ امیرفریاری: من تصور می‌کنم یکی از مشکلات ما - البته شاید در نگاه اول به نظر نیاید - این است که بسیاری چیزها تغییر نکرده است. مثلاً در مورد ترجمهٔ متون فلسفی، قبل از انقلاب از بسیاری مکاتب فلسفی حرف زده می‌شد ولی کمتر کتاب اساسی در مورد آنها به فارسی ترجمه شده بود. در گذشته هم، فرض کنید احزاب مارکسیستی در ایران فعال بودند، در دوره‌هایی هم اجازهٔ انتشار کتابهایشان را داشتند منتها بسیاری از آثار اساسی آنها، در آن دوره هم ترجمه نشده، یعنی در تأیید فرمایش شما من فکر می‌کنم ما از قبل گرفتار این مسئله بودیم که به هر چیزی نوکی می‌زدیم. بیشتر اینها هم به سائقه و ذوق شخصی بوده، تصادفی کتاب می‌نوشتند، یا ترجمه می‌کردند، موارد هدفمند کمتر بوده است. البته داشتیم ناشرانی مثل «بنگاه ترجمه و نشر کتاب» یک سری مجموعهٔ ادبیات خارجی درآورد که در زمان خودش بسیار عالی بود یا کارهایی که نیل کرد ولی عمدتاً در ایران بیشتر روی سائقه و ذوق شخصی و تصادفی و مد و این قبیل



سیدحسینی:

## در آغاز جوانی، من و توکل شروع به ترجمه کردیم. دو الی سه کتاب از اشتفان تسوایگ ترجمه کردیم، آن وقت مُد شد



دموکراسی برقرار شود و برای فرهنگ دموکراسی فلسفه لازم است. بنابراین گفتیم به فلسفه می‌پردازیم و از اول شروع می‌کنیم. مرحوم پرویز داریوش می‌گفت (از زبان خودش می‌گویم): «وقتی که وایتهد را ترجمه کردم، یک کلمه از وایتهد نمی‌فهمیدم و علاقه‌ای هم به فلسفه نداشتم.» یک روز به مرحوم داریوش گفتم: «ترجمه وایتهد مشکل است.» گفت: «آخر من که فلسفه بلد نیستم، وایتهد را هم نمی‌شناختم، خواستند ترجمه کنم، من هم ترجمه کردم.»

سیدحسینی: در ادبیات هم همین‌طور، ایشان زبان خوب می‌دانست ولی بعضی از افرادی که زبان خوب می‌دانند اصلاً آفت ادبیات هستند. نمونه برجسته‌اش مترجمی است که اخیراً مرحوم شد. اینها آدم‌هایی هستند که شم بازار دارند. کتاب‌ساز هستند، الان بدبختی بزرگ ما این ۶۰۰۰ نفری است که ارشاد ساخته، هم اکنون چند ناشر کتاب «خاطرات شعبان بی‌مخ» را چاپ کرده‌اند!

محمدخانی: ترجمه‌های مکرر هم مسئله‌ای است که مثلاً از رمان «کوری» چند ترجمه منتشر شده یا کتاب «نان آن سالها» اثر هاینتز بل یا کتاب جدید ماریو بارگاس یوسا که چند نفر آن را ترجمه کرده‌اند، ولی هنوز منتشر نشده است. اما بیشتر شهرت نویسندگان سبب می‌شود که آثار آنها ترجمه شود. این که یک مترجم، نویسنده تازه‌ای را به فارسی زبانان معرفی کند و نویسنده جدیدی را کشف کند کمتر دیده می‌شود و بیشتر به آثار غرب توجه می‌شود. شهرت و آوازه‌ای را که ادبیات غرب در ایران دارد ادبیات شرقی هنوز به دست نیاورده است. کتاب‌خوانهای ما بسا که تمام آثار بازاری فلان نویسنده درجه سوم فرانسوی یا اتریشی را به زبان فارسی خوانده‌اند اما هنوز نام بسیاری از شاهکارهای ادب ژاپنی یا عربی را نشنیده‌اند. زیباترین آثار خردمندان و نویسندگان چینی و هندی بر ما مجهول است، اما بی‌بهرترین و کم‌ارج‌ترین آثار نویسندگان غربی هر روز در مجلات و کتابها دیده می‌شود و به نظر من یکی از عمده‌ترین نقضهای فرهنگ مکتوب است که باید برای آن

چاره‌ای اندیشید. برای ترجمه آثار نویسندگان و محققان دنیا نیز باید تدبیری اندیشیده شود.

سیدحسینی: جالب‌تر از همه این است که در آغاز انقلاب کتابهای «تن تن» را اجازه چاپ ندادند، حال گویا مجاز شده است. ناگهان چهار ناشر «تن تن» چاپ کرده، ریختند سر این کتابهای کمیک.

دکتر پژمان: البته از قبل هم بوده. من کتاب «فهرست کتابهای چاپی فارسی» را نگاه می‌کردم که تألیف خان بابا مشار تهرانی است، دیدم مثلاً «زنبق دره» را چند تا مترجم ترجمه کرده‌اند.

سیدحسینی: در آغاز جوانی، من و توکل شروع به ترجمه کردیم. دو الی سه کتاب از اشتفان تسوایگ ترجمه کردیم، آن وقت مُد شد. بعد مرحوم پورشالچی دو کتاب به نام این نویسنده نوشت، یکی «لوند» و دیگری «رسوایی». در این میان حسین مسعودی که انسان فرهیخته و باسوادی بود از انگلستان آمده بود. ما جلساتی برای مجله فرهنگ نو را تشکیل می‌دادیم با نادرپور و اینها. رفته بود مغازه یکی از ناشران گفته بود من یک کتاب نوشته‌ام، که تقریباً زندگی خودم است و این را می‌خواهم چاپ کنم. گفته بودند مگر بیکاری؟ کتاب زندگی تو به چه دردی می‌خورد؟ خوب نمی‌خرند. گفته بود چه کار کنم؟ گفته بودند آقا ترجمه کنید. پرسیده بود از چه کسی؟ گفته بود از اشتفان تسوایگ، او هم رفت تمامی اسامی را

سیدحسینی:

مکتبهای ادبی را وقتی شروع به درس دادن می‌کنم  
ابتدا مجبورم از افلاطون و ارسطو شروع کنم.  
مطلقاً در بین دانشجویان یک نفر هم وجود ندارد  
که آثار افلاطون را خوانده باشد

سیدحسینی: شما خوب خودتان هم با دانشجو سر و کار دارید، من معلم نیستم ولی مرا صدا می‌کنند که مکتبهای ادبی درس بدهم. الان هم کلاس دارم، مکتبهای ادبی را وقتی شروع به درس دادن می‌کنم ابتدا مجبورم از افلاطون و ارسطو شروع کنم. مطلقاً در بین دانشجویان یک نفر هم وجود ندارد که آثار افلاطون را خوانده باشد که من می‌گویم مثلاً شما برای این که نظریه افلاطون را درباره ادبیات بدانید باید مثلاً هیپاس بزرگ را بخوانید، فایدروس را بخوانید و فصلهای مختلف جمهور را بخوانید. می‌گویند می‌شود استاد شما بگویید و ما یادداشت کنیم. بعد همه می‌گویند که می‌خواهند داستان‌نویس شوند. دارند درس می‌خوانند که داستان‌نویس شوند. می‌گویم بچه‌ها قدیمها که می‌گفتند هر که می‌خواهد شعر بگوید باید ۱۰۰۰۰ بیت شعر حفظ باشد، شما هم باید ۱۰۰۰۰ داستان و کتاب خوانده باشید تا بتوانید داستان بنویسید. نه نقد کارهای فلسفی را خوانده و نه داستان و کتابها و رمان‌ها را می‌شناسد، بعد می‌خواهد نویسنده هم بشود و بنویسد. اینها از همان دسته افرادی هستند که آقای محمدخانی فرمودند که بنده کتاب آنها را بخوانم. چه دلیلی دارد که این کتابها را بخوانم؟

دکتر پژمان: در بین اینها آثار خوب هم هست، ولی این آثار گم می‌شوند و تبلیغات روزنامه‌ها هم آن قدرها مؤثر نیست. گاهی سعی می‌کنند کتابهای بد را خوب جلوه دهند و کتابهای خوب را بد. این است که خواننده‌ها توجه چندانی به این تبلیغات نمی‌کنند.

سیدحسینی: مسئله این است، که در مجلات فرانسوی کسانی هستند که درباره کتاب، سینما، تئاتر معلومات دارند. ژان لوئی بوری درباره سینما می‌نوشت و همه آن را جدی می‌گرفتند، یا همین برنامه‌هایی که تلویزیون ۲ دارد و طرف اول کتاب خوانده است، وقتی مثلاً با آدمی مثل نابوکف مصاحبه می‌کند کتابهای او را به ترتیب چیده، لابه‌لای آنها کاغذ گذاشته و شروع به مصاحبه درباره زندگی و کتابهایش می‌کند. بعد می‌گوید شما در فلان

عوض کرد و نوشت زندگی اشتفان تسواپگ به قلم خودش. ناشر واقعاً حرفه‌ای نیست، دکان‌دار است. دکتر پژمان: البته در خارج هم زیاد است. می‌گویند که دانیل استیل این کتابها را خودش نمی‌نویسد، یک تیم هستند می‌نویسند. ایشان فقط امضایش را می‌فروشد. البته در ایران این وضع بیشتر است و دلیل عمده‌اش هم این است که ایران قانون کپی رایت بین‌المللی را نپذیرفته است. مخصوصاً در مورد ترجمه، خوب هر مترجمی می‌تواند خیلی راحت هر کتابی را ترجمه کند، به خصوص می‌بیند که کتاب هم ترجمه‌اش راحت است و هم قبلاً ترجمه شده و با یک ویرایش می‌شود چاپ جدیدی از آن ارائه داد. مثلاً «شازده کوچولو» را در نظر بگیرید. واقعاً ترجمه قاضی عیوبی ندارد، الان ۹ بار ترجمه شده و یکی هم زیر چاپ است. ترجمه: قاضی، شاملو، فریدون کار، خانم فائزه سرمدی، شاهرخ فولادی، اصغر رستگار، ابوالحسن نجفی، مصطفی رحمانی و رضا خاکپانی، واقعاً در عرض یک هفته می‌توان ترجمه جدیدی از آن به دست داد.

سیدحسینی: منظوری یک کتاب منتشر کرده بود به عنوان ترجمه از کربن درباره ملاصدرا. وقتی کربن به ایران آمد به او گفتند که این کتاب در ایران چاپ شده است. کربن گفت من چنین کتابی ندارم. به سراغ خود منصوری رفته بودند، گفته بود وای این چه کاری بود کردید. آبروی من پیش کربن رفت. من آن کتاب چند صد صفحه‌ای را با استفاده از یک مقدمه سی‌چهل صفحه‌ای که کربن برای یکی از آثار ملاصدرا نوشته بود خودم نوشته‌ام.

دکتر داوری: یادتان است جمال‌زاده کتاب «ویلهم تل» اثر شیلر را چطور ترجمه کرده بود که آقای رحمت‌الهی یک کتاب در نقد آن نوشت؟

دکتر پژمان: یکی از کتابهای الکساندر دوما به نام «غرش توفان» را ترجمه کرده بودند و در مقدمه‌اش نوشته بودند که من سعی کردم این کتاب را خیلی دقیق ترجمه کنم. من فصل اول آن را بررسی کردم، دیدم بد نیست ولی از آن به بعد هیچ شباهتی وجود نداشت.

دکتر داوری:

در آنچه مربوط به رشته فلسفه است اهل فلسفه خیلی شرمسار نیستند. در گروه آموزشی فلسفه، رساله‌هایی نوشته شده است که اگر چاپ شود، جزء کتابهای خوب فلسفه خواهد بود

بیشتر بر آن تمرکز کنیم اتصال حلقه اول و سوم است. ببینید وضع ترجمه در این دو دهه خوب بوده است و آثار خوبی در حوزه‌های مختلف ترجمه می‌شود که با اطمینان می‌توان آن را خواند. در حوزه ادبیات و فلسفه نیز ترجمه موفق‌تر از تألیف بوده است. آسیب ما در این حوزه، تألیف و تولید فکر است که باید برای آن تدبیری اندیشیده شود و زمینه‌های بروز و نمود آن فراهم شود. دانشگاهها در این میان نقش مهمی دارند که باید تلاش کنند و در زمینه تألیف و تحقیق، سهم بیشتری و نقش مهم‌تری داشته باشند. دانشگاههای ما با توجه به گستردگی داشته‌اند و از نظر کمی بسیار توسعه یافته‌اند اما از نظر کیفی و تولید فکر رشد نداشته‌اند. اکثر کتابها حاصل تلاشهای نویسندگان و محققان خارج از دانشگاه است.

فوتخ امیرفریاد: آقای محمدخانی حرفهای شما از بعضی جهات درست است، یعنی آدمهای شاخصی بودند در دانشگاه که کتابهای ارزنده‌ای هم تألیف یا ترجمه کردند. آقای دکتر داوری در دانشگاه تشریف داشتند. در آن زمان (ایشان می‌توانند تأیید کنند)، اگر چند نفر از آدمهای شاخص را که کارهای مهمی ترجمه یا تألیف کرده‌اند را کنار بگذارید، خیلی از همین مکاتب فلسفی، ادبی و اندیشه‌ها توسط آدمهایی که بیرون دانشگاه بودند مطرح و معرفی می‌شد. مثلاً خود آقای سیدحسینی که آن زمان در دانشگاه تشریف نداشتند ولی کتاب «مکتبهای ادبی» تألیف ایشان تا سالها در واقع Text Book بود. یعنی چیزی که شما می‌فرمایید درباره چند نفر استادان شاخص درست است، ولی این مشکل را آن موقع هم داشتیم، یعنی دانشگاه از نظر تولید آثار خیلی موفق نبود.

دکتر داوری: در آنچه مربوط به رشته فلسفه است اهل فلسفه خیلی شرمسار نیستند. در گروه آموزشی فلسفه، رساله‌هایی نوشته شده است که اگر چاپ شود، جزء کتابهای خوب فلسفه خواهد بود. در ادبیات هم کم‌وبیش همین‌طور است. اما آن ۱۰، ۱۵ نفر هم که نسل اول بودند بیش از ۲، ۳ نفر جانشین ممتاز نداشته‌اند. آیا از این وضع نتیجه بگیریم که علم و پژوهش در حوزه ادبیات و علوم

کتاب، در فلان صفحه چنین نوشته بودید و آن را می‌خواند. اصلاً طرف متخصص کتاب است و مردم می‌گفتند وقتی برنامه پخش می‌شود، مردم به خانه‌هایشان می‌روند که ببینند او چه کتابی معرفی می‌کند که بخرند.

دکتر داوری: در تاریخهای ما نوشته‌اند، که در بخارا یا نیشابور... کتابخانه‌ای بوده که دهها هزار مجلد کتاب داشته است. این کتابها را چه کسانی می‌خواندند؟ یعنی این ۲۰۰۰ نفر کتابخوان و کتاب‌نویس امروزی که آن روز نبودند، اصلاً دهها هزار کتاب را چرا و برای کی تهیه و نگهداری می‌کردند؟ آیا کتابخانه گنجینه بود، مایه شهرت و اعتبار بود.

محمدخانی: آقای دکتر داوری، به خاطر این نکته‌ای که شما اشاره می‌کنید و کتابخانه‌ها و وراقان است که ما در فرهنگ و تمدن اسلامی در قرن ۴ و ۵ شکوفایی تمدن و فرهنگ را داشته‌ایم، برخورد با دیگر فرهنگها و سعه صدر داشتن و بحث و گفت‌وگو کردن و آثار متعدد را در نظر گرفتن است که باعث تمدن‌سازی می‌شود. خواص آن دوره تأثیر فراوانی در فرهنگ‌سازی داشته‌اند.

سیدحسینی: ببخشید، مسئله روشنفکری در گذشته همین بود. روحانی فرقی با آدم معمولی این بود که مُلا و کشیش مسیحی و اینها سواد داشتند و بقیه مردم بی‌سواد بودند. یعنی این کتابخوانی فقط بین روشنفکران بوده و استثنائاً بین بچه پولدارهایی که دنبال درس خواندن بودند. بقیه مردم هم بی‌سواد بودند.

دکتر پژمان: الان مدرک‌گرایی باعث شده همه بیروند و باسواد شوند، حتی کسانی که استعداد چندانی برای درس خواندن ندارند. در مورد نویسندگی هم، خیلی از کسانی که واقعاً استعداد این کار را دارند دنبالش را نمی‌گیرند. دلیلش هم این است که نویسندگی در کشور ما به آن صورت حرفه به حساب نمی‌آید. این است که اکثر خانواده‌ها نمی‌گذارند که بچه‌هاشان به این موضوع توجه کنند و استعدادشان پرورش پیدا نمی‌کند.

محمدخانی: قبلاً به سه چرخه نشر اشاره کردم، حلقه پدیدآورنده، ناشر و مخاطب. تلاشی که ما در آینده باید

محمدخانی:

فکر می‌کنم از نظر مخاطب، در بحران هستیم  
ما در زمینه کتاب‌خوانی امکاناتی را  
باید فراهم کنیم که این ظرفیت بالقوه  
به بالفعل تبدیل شود

انسانی در تنزل است و آیا این تنزل در وضع کتاب و انتشارات و مطبوعات هم اثر گذاشته است. راستی آیا وضع کتاب را بحرانی می‌بینید؟

**محمدخانی:** فکر می‌کنم از نظر مخاطب، در بحران هستیم. ما در زمینه کتاب‌خوانی امکاناتی را باید فراهم کنیم که این ظرفیت بالقوه به بالفعل تبدیل شود و به نظر من اگر پدیدآورندگان، دولت، رسانه‌های گروهی تلاش کنند از شدت این بحران کاسته خواهد شد. باید مقداری حمایت دولت بر آثار خوب متمرکز شود، حلقه‌های واسطی که بین پدیدآورنده و خواننده است مانند توزیع، تبلیغ، نقد و معرفی کتاب، فعالیت رسانه‌های گروهی به ویژه صدا و سیما باید تلاش بیشتری شود و این تلاشها در ارتباط خواننده با کتاب مؤثر خواهد بود. برگزاری نشستهای نقد و بررسی کتاب را باید تقویت کرد. علاقه‌مندان به کتاب در کشور کم نیستند، اما باید فعالیتهایی صورت گیرد تا این علاقه‌مندان به آثار مورد نظر دسترسی یابند.

**سیدحسینی:** یک نکته بسیار جدی مطرح است، چون من در کتاب فروشی بوم خیلی از مردم دوست دارم کتاب بخوانند ولی نمی‌دانند چه کتابی را انتخاب کنند. **فوخ امیرفریاد:** مشکل فعلی ما این است که کتاب بسیار کم خوانده می‌شود. البته ما هیچ‌وقت مردم کتاب‌خوانی نبوده‌ایم ولی در این چند سال گذشته به نظر می‌رسد وضع بدتر شده است. علت‌های مختلفی البته ذکر می‌شود. وضعیت پرتنش سیاسی، تورم، گرانی، کمی اوقات فراغت و... اما همین تعداد کتابی هم که منتشر می‌شود خوب و درست نه معرفی می‌شود و نه نقد. نگاهی بیندازید به روزنامه‌ها، یکی از ضعیف‌ترین بخشهای آنها، اگر اساساً چنین بخشی داشته باشند، بخش نقد و معرفی کتاب است. کار معرفی کتاب در روزنامه‌ها و مجله‌ها منحصر شده به مصاحبه. اغلب مصاحبه‌ها هم توسط افرادی صورت می‌گیرد که کمترین آشنایی با کتاب ندارند. می‌خواهند همه اطلاعات را خود نویسنده یا مترجم به آنها بدهد.



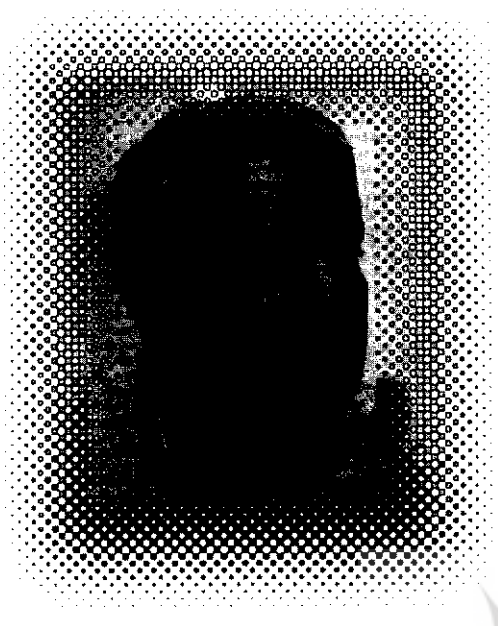
**سیدحسینی:** بعضی مواقع آن قدر این مصاحبه‌گرها بی‌سوادند که گاهی من با این مصاحبه‌کننده‌ها دعوا می‌شود.

**محمدخانی:** اگر رسانه‌های گروهی و نهادهای فرهنگی دیگر به طور دقیق و برنامه‌ریزی شده به مسئله کتاب پردازند قطعاً بی‌تأثیر نخواهد بود. از شهرهای دیگر به جز تهران غافل نباشیم. امکانات را برای آن شهرها فراهم کنیم. بحث و گفت‌وگوها، ارتباط حضوری پدیدآورندگان کتاب با مخاطبان در شهرها را برنامه‌ریزی کنیم و کارشناسان کتاب و منتقدان کتاب را باید تقویت و تربیت کنیم.

**فوخ امیرفریاد:** نیروی متخصص برای این کار نداریم و باید پرورش بدهیم. یعنی ما منتقد حرفه‌ای نداریم و در ضمن معرفی‌کننده خیلی اهمیت دارد. یعنی اهمیت معرفی خوب به هیچ وجه کمتر از نقد خوب نیست. مثلاً یک نفر کتابی را بخواند و خلاصه کند، ما اصلاً چنین افرادی را نداریم. باید در تلویزیون مجری فرهنگی داشته باشیم که به موضوعات فرهنگی اشراف داشته باشد. همین مطلب که آقای سیدحسینی گفتند یعنی من فکر می‌کنم ما یک برنامه‌ریزی درست، البته نه متمرکز برای کار کتاب و معرفی آن باید در مطبوعات داشته باشیم. در مورد کتاب هم نیروی انسانی برای نقد و معرفی آن باید تربیت شود و خود ناشران باید در این زمینه کمک کنند. تمام توقع را ناشران از ارشاد دارند و حاضر نیستند

فرخ امیرفریاریان:

در اروپا سه ماه قبل از انتشار کتاب را برای شما به عنوان متخصص می فرستند، می گویند بخوانید و نقد بنویسید و نقد همزمان با انتشار کتاب چاپ می شود



کوچکترین قدمی خودشان بردارند. در اروپا سه ماه قبل از انتشار کتاب را برای شما به عنوان متخصص می فرستند، می گویند بخوانید و نقد بنویسید و نقد همزمان با انتشار کتاب چاپ می شود.

سیدحسینی: چند روز پیش به یکی از ناشران گفتم شما تمام تلاشتان این است که مدام تیرتاز چاپ کنید، چاپ می کنی اگر فروش رفت که رفت، اگر نرفت به یک شکلی آن را می فروشی یا می فرستی به شهرستان یا می دهی آن را خمیر کنند و کتاب تازه چاپ می کنی، احترام به کتابهایی که چاپ می کنید قایل نیستید. مرتب چاپ می کنی، تو هویت نداری.

به فکر تجدید چاپ آن نیست و می خواهد یک کتاب تازه چاپ کند. ارشاد فقط چاپ اول را می خرد، بقیه را خریداری نمی کند و به همین دلیل ناشر حاضر به تجدید چاپ نیست.

**فرخ امیرفریاریان:** هر چقدر نقش دولت کاهش پیدا کند من فکر می کنم بهتر باشد.

**محمدخانی:** ناشر باید در درجه اول به مخاطبان انفرادی فکر کند و سرمایه گذاری نماید نه نهادهای دولتی و دیگر اینکه ناشران باید اهمیت نشر را در فرهنگ بیشتر در نظر بگیرند تا تجارت.

**دکتر داوری:** یک روزی در پاریس به کتابفروشی ورن، که بیشتر کتابهای فلسفه چاپ می کند رفتم. اتفاقاً مرحوم آقای دکتر مهدوی آنجا بودند و کتاب فروش داشت برای ایشان حکایت می کرد که بیوه کوایره (فیلسوف معاصر فرانسوی) که تازه از دنیا رفته بود، هفته ای یکبار بقیچه ای زیر بغلش می گیرد و می آورد که اینها را چاپ کنید او می گفت اینها را اگر من چاپ کنم می خردند، ولی آبروی کوایره می رود، اینها در شأن کوایره نیست. دو مطلب در اینجا هست، یکی اینکه ناشر می داند و می فهمد که شأن کوایره چیست؟ و دیگر این که او می تواند اینها را چاپ کند و بفروشد ولی این کار را نمی کند. عجب کاسب خوبی است که احترام کوایره را بر نفع خودش ترجیح می دهد. ناشر باید این طور باشد.

«نیل» کار خوبی کرد در ابتدای تأسیس که یک نقد کتاب چاپ کرد، البته نمی توانست دوام و ادامه داشته باشد، ولی اگر ناشران چنین کاری می کردند.

**دکتر پژمان:** خیلی از این قضایا به ناشر برمی گردد. مثلاً می بینید که بعضی از کتابهایی که ناشر آنها را مقطوع از مترجم یا نویسنده خریده است و لازم نیست برای هر چاپ آن حق تألیف یا حق ترجمه بپردازد، چندین بار چاپ می شود. در حالی که کتابهای دیگر که قرارداد چاپشان طوری است که برای هر چاپشان باید به مؤلف یا مترجم درصدی به عنوان حق تألیف یا حق ترجمه پرداخت شود، به ندرت به چاپ دوم یا سوم می رسد. اکثر ناشرها همین رمان «مدراتو کانتابیله» که آقای سیدحسینی ترجمه کرده اند، تازه بعد از سی سال به چاپ دوم رسیده است. یعنی در عرض سی سال فقط شش یا هفت هزار نسخه از آن چاپ شده است. در صورتی که چنین کتابهایی اگر به طور منظم چاپ شوند، همیشه خواننده دارند. اصل این کتاب در کشور فرانسه حدود هفتصد هزار نسخه فروش داشته است. ناشر ایرانی غالباً سعی می کند که به جای تجدید چاپ کتابهایش، کتابهای جدیدی چاپ کند و آمار کتابهایش را بالا ببرد.

سیدحسینی: ناشر خوب هویت دارد، برای کتابهای خودش احترام قایل است و کتابهایش را نگه می دارد و دور نمی ریزد. اینجا ناشر یک کتاب را چاپ می کند دیگر

سیدحسینی:

یک عده از داستان‌نویسان امروز را واقعاً من می‌توانم بگویم از درون نامه‌های رسیده کارهایشان را پیدا کردم. جمال میرصادقی در یک مسابقه‌ای که ما گذاشتیم شرکت کرد، به داستان او جایزه دادیم و بعدها بهرام صادقی را هم از میان نامه‌های رسیده پیدا کردیم

توانست در این مدت خیلی از نویسندگان را برای اولین بار معرفی کند، یا آثار و داستانهایشان را معرفی کند.

**فرخ امیرفریاری:** آقای دکتر سیدحسینی، «سخن» بر مبنای الگوی مجلات خارجی شکل گرفته بود یا خیر؟

سیدحسینی: خیر، در ایران مسئله این است. مجلات خارجی، تخصصی‌ترند، در این مورد در ایران مجله ادبی که درمی‌آید به همه چیز ادبیات می‌خواهد بپردازد، البته همه به این شکل نیست. مثلاً ارمغان باز هم ادبیات کلاسیک بود. «سخن» به ترجمه هم توجه داشت و به ادبیات جدید نیز می‌پرداخت. یعنی یک عده از داستان‌نویسان امروز را واقعاً من می‌توانم بگویم از درون نامه‌های رسیده کارهایشان را پیدا کردم. جمال میرصادقی در یک مسابقه‌ای که ما گذاشتیم شرکت کرد، به داستان او جایزه دادیم و بعدها بهرام صادقی را هم از میان نامه‌های رسیده پیدا کردیم یا مثلاً ساعدی در تبریز مطلبی را چاپ کرده بود که برای ما فرستاد و ما هم آن مطلب را چاپ کردیم.

**فرخ امیرفریاری:** پس بر اساس الگوی خاصی شکل نگرفته بود که مثلاً یک مجله خارجی را در مقابل داشته باشند و بخواهند شبیه آن را منتشر کنند.

**دکتر داوری:** من بیان دیگری از فرمایش ایشان می‌کنم. بعضی از روزنامه‌های ما حتی ستون‌بندی‌شان شبیه نیویورک تایمز و... است. آیا مجله‌ای می‌شناسید که طرح «سخن» از آن گرفته شده باشد و بعد چطور آن را مقایسه می‌کنید با مجله‌هایی مثل: «جهان نو» و «اندیشه و هنر».

سیدحسینی: «اندیشه و هنر» تخصصی‌تر بود، مُدرن بود، بچه‌هایی که در آن کار می‌کردند کارهای نو انجام می‌دادند. مسئله شاملو مطرح شد. به ادبیات کلاسیک کم می‌پرداخت، سهراب سپهری هم با آنها کار می‌کرد. سهراب هم با «سخن» نبود با «شمیم» بهار بود. آنها امروزی‌تر بودند و «سخن» قدری کلاسیک بود.

**فرخ امیرفریاری:** آقای دکتر، در کنار نشریاتی که منظم

اگر اجازه بدهید، قدری به مطبوعات به معنای روزنامه و مجلات بپردازیم. بحث تاریخی در مورد مطبوعات ایران و اینکه از چه زمانی شروع شده، چه تحولی داشته و دوران اوجش چه زمانی بوده است را به مجال دیگر باید واگذاشت. اما می‌توانیم بحث کنیم که هم‌اکنون مطبوعات چه وضعی (بیشتر از جنبه فرهنگی) دارد؟ و مهم‌ترین مجلات فرهنگی ما در صد سال اخیر کدامها بوده؟

سیدحسینی: به عنوان کار فرهنگی مجله‌های معینی بود. اوایل با مجله «سخن» شروع شد. «سخن» منظم‌تر بود و از سال ۱۳۲۴ و اول دکتر صفا انتشار آن را به عهده گرفت و بعد به آقای دکتر خانلری دادند و آقای دکتر خانلری خودش کار می‌کرد و هرگز شخصی را به عنوان سردبیر نمی‌شناخت. او می‌نوشت صاحب امتیاز، مدیر و سردبیر. همیشه سردبیر داشت و سردبیرش به عنوان شاگردش کار می‌کرد. در سال ۱۳۳۶ بود که نجفی می‌خواست به فرانسه برود، در یک میهمانی خانلری مرا معرفی کرد و من شدم سردبیر و ضمناً سردبیر یدکی (در آن زمان مکتبهای ادبی را نوشته بودم که خیلی هم سر و صدا کرد) می‌رفتم اروپا و یک نفر را می‌آوردم می‌گذاشتم بعداً برمی‌گشتم و می‌نشستم سرکار سردبیری «سخن».

از دوره‌های درخشان آن، دوره‌ای بود که علیرضا حیدری سردبیر بود. او انسان بسیار باذوقی است. خانلری ۲۰۰ تومان به ما حقوق می‌داد و این ۲۰۰ تومان را حیدری پول کرایه تاکسی می‌داد و به اصرار از عده‌ای که ما جرئت نمی‌کردیم به سراغشان برویم، مقاله می‌گرفت. ایشان ۲، ۳ سال سردبیر بودند تا وقتی که به عللی از آنجا رفت و سردبیر مجله کاوش شد و بعد دوباره من آمدم. خانلری سلیقه خاص خودش را داشت. شعر نو را در یک حدی قبول داشت. در حد فریدون مشیری و نادرپور قبول داشت، نیما زاکه با او قوم و خویش هم بود تحویل نمی‌گرفت و شعر او را جدی نمی‌پنداشت. ولی از نظر انتقال فرهنگ، «سخن» از این نظر موفق بود که واقعاً



ژنرال». ژنرال دست برد و تپانچه کشید که زن فرانکو دست ژنرال را گرفت و نگذاشت و اونامونو که رئیس دانشگاه سالامانکا بود کارش را رها کرد و به خانه رفت و سه ماه بعد مرد.

**دکتر داوری:** خوب امروز چه مجلاتی داریم و این مجلات چه موقع و مقامی دارند؟

**سیدحسینی:** مجلات فصلی خودش جالب است. مثلاً خوشه و شیوه که دو شماره درآمدند، تأثیرگذار بودند.

**محمدخانی:** بعضی از این نشریات عمر کوتاهی داشتند، اما در همان چند شماره تأثیرگذار بودند، مثل نشریه کتاب امروز که ۶ شماره در اوایل دهه پنجاه منتشر شد و در نوع خود بسیار خواندنی و تأثیرگذار بود.

**سیدحسینی:** مثلاً اخوان با حسین رازی (جوان تحصیل کرده فرنگ بود) بعد هارفت و اخوان هم خیلی او را دوست می داشت. او دو شماره مجله شیوه را چاپ کرد که بسیار پیشرفته بود. بعدها مجلات حزب توده (چپ) مجله مردم، مجله بسیار پیشرفته ای بود. مجله مردم اصلاً مجله کمونیستی به آن معنا نبود.

اینها از نویسندگان دنیا چند تایی را انتخاب کرده بودند و ترجمه می کردند که بعضی ها ارزش داشتند و بعضی دیگر نویسندگان متوسط بودند. همان وقتها ما به ناشری به نام معرفت پیشنهاد کردیم که صد کتاب از صد نویسنده بزرگ درآورد و این کار شروع شد. روزی جلوی یکی از دکه های کتاب فروشی ایستاده بودیم که یکی از

منتشر می شدند، پدیده ای هم داریم که آقای اشکوری فهرستی از آن تهیه کرده، «نشریات گاهگاهی» که آنها هم پدیده مهمی در تاریخ ادبیات معاصر ایران است. آقای کاظم سادات اشکوری اصلاً کتابی در این زمینه منتشر کرده که راهنمای این گونه نشریات است. انتشار این نشریات به دلیل نداشتن امتیاز، سانسور و بحرانهای مالی دوام نمی یافت ولی در میان دانشجویان و روشنفکران، خواستاران و خوانندگان فراوانی داشتند و تأثیرگذار هم بودند.

**سیدحسینی:** یا این که مثلاً شاملو، متخصص طرح مجله جدید و مدرن یا صورت تازه بود که بلافاصله بسته می شد. بعد از ۲، ۳ شماره آن را رها می کرد. کتاب هفته را داشتیم، کتاب ماه هر شماره که درمی آمد حرف تازه داشت و نویسنده ای تازه معرفی می کرد و اثر تازه ای چاپ می کرد. حتی آثار نقاشی و طنز در آن وجود داشت و من هم مرد توانای «انامونا» را چاپ کردم.

**دکتر داوری:** اونامونو بیشتر فیلسوف است، چنانکه امبرتو اگو بیشتر نویسنده است، یا نویسندگی اش ظاهرتر است و فیلسوف بودنش پنهان است. اونامونو هم شخصیت بزرگی بود و هم فیلسوف بود.

**سیدحسینی:** جمله معروفش که به نماینده فرانکو گفت شنیدنی است: «آقای ژنرال (او یک چشم و دست و پایش را در جنگ از دست داده بود) اسپانیای بدون آستروپاس یک موجود ناقص می شود مثل شما جناب

سیدحسینی:

پدیده‌ای هم داریم که آقای اشکوری  
فهرستی از آن تهیه کرده، «نشریات گاهگاهی»  
که آنها هم پدیده مهمی در تاریخ ادبیات  
معاصر ایران است

مهلت دارم باز هم می‌گویند برو معالجه کن. بعد شروع کرد به لطفه گفتن هر چه من برمی‌گشتم به این که به فکر معالجه باش او حرف خودش را می‌زد و بعد هم نشست کتاب «آنچه گذشت» را نوشت که در آن نشانی از یأس و ناامیدی نیست. او روحیه‌ای فوق‌العاده داشت، خدا رحمتش کند.

از تشریف‌فرمایی آقایان متشکرم و از فرمایشاتشان استفاده کردم. امیدوارم خوانندگان هم بهره‌مند شوند.



سران حزب توده به آنجا آمد و به دیدن ما گفت: «آقای توکل، این کار را شما روی دست معرفت گذاشته‌اید؟» توکل جواب داد: «بلی، مگر اشکالی دارد.» طرف گفت: «مگر صد نویسنده بزرگ در دنیا پیدا می‌شود؟» توکل گفت: «چند تا که سهل است ده هزار تا هم پیدا می‌شود.» آن آقا گفت: «آنها که نویسنده نیستند. نویسندگان بزرگ همین‌هایی هستند که ما معرفی کرده‌ایم.» یعنی این هم نوعی سانسور بود. سانسور چپ. ولی با همه این حرفها باید اعتراف کرد که نویسندگان بزرگی نظیر اشتن‌بک و فاکتر و همینگوی را برای اولین بار آنها به ما معرفی کردند.

**دکتر داوری:** «علم و زندگی» هم که خلیل ملکی آن را چاپ کرد مجله سنگینی بود. «نگین» و «فرهنگ و زندگی» هم مجله‌های بدی نبودند. مجله «آینده» (دوره اول) دکتر محمود افشار هم مدت کوتاهی منتشر شد که آن هم مجله سنگینی بود که بیشتر به ترویج ناسیونالیسم می‌پرداخت. آینده دوره دوم که جانشین راهنمای کتاب شد با مجلات مرکز دانشگاهی مثل: باستان‌شناسی، زبان‌شناسی، لقمان، معارف و نیز مجله کیهان‌فرهنگی، گفتگو، نگاه‌نو... کم‌وبیش تأثیرگذار بوده‌اند. حالا که صحبت مجلات موجود شده، بی‌مناسبت نیست بی‌ادی هم از دکتر رحیمی و دکتر حدیدی که اخیراً مرحوم شده‌اند بکنیم. آنها در دورانی از زندگی خود در عداد نویسندگان مقالات خوب مجلات بودند.

سیدحسینی: روحیه دکتر حدیدی فوق‌العاده بود. حدیدی متفاوت بود.

**دکتر داوری:** شاید وقتی انسان با واقعیت مواجه می‌شود دیگر چاره‌ای جز حفظ روحیه ندارد. آقای عبدالهادی حائری دانشمند بسیار خوش ذوق و خوش سخنی بود، اصلاً یک دنیا ظرافت بود. او را در بانک مرکزی دیدم. می‌دانستم که مریض است (زرد رنگ و رنگ پریده). گفت می‌خواهم ارز بگیرم بروم اتریش، دو ماه پیش به من گفتند شش ماه دیگر زنده‌ای حالا چهار ماه